عطف

سنگ‌بنای توسعه

شرق: مسئله داریوش آشوری به‌عنوان متفکری معاصر که بر مدرنیت جامعه ایرانی تمرکز داشته است، شکاف بین ما و مدرنیته است. بخش عمده آثار آشوری در حوزه زبان، مدرنیت و فرهنگ از زوایای مختلف به واکاوی این مسئله پرداخته است. کتاب «روایت داریوش آشوری از مسئله توسعه در ایران» با تکیه بر آرای آشوری در مسئله توسعه تدوین شده است. داریوش آشوری، روشنفکر برجسته معاصر، در زمینه‌های متعددی به تألیف و ترجمه پرداخته است. از آشوری در زمینه‌های سیاست، جامعه‌شناسی، فلسفه، ادبیات، فرهنگ‌شناسی و زبان‌شناسی مقالات و کتاب‌هایی منتشر شده که هریک از اهمیتی ویژه برخوردارند. آشوری اگرچه به‌طور مستقیم به موضوع توسعه در ایران نپرداخته، اما کتاب «روایت داریوش» نشان می‌دهد که در آرا و افکار آشوری رگه‌هایی بزرگ از تفکر توسعه وجود دارد. محسن رنانی در پیشگفتار این اثر، آشوری را پژوهشگر پویشگری دانسته است که با خود زندگی رشد کرده و در هر مرحله از رشد فردی‌اش، به حوزه‌ای تازه رفته و با مسئله و پرسش‌های تازه‌ای درگیر شده و آن حوزه و مسئله و پرسش‌ها زندگی کرده است. او همچنین درباره ارتباط آشوری و مسئله توسعه نوشته است: «گرچه آشوری حرفی نظری درباره ریشه‌های زبانی توسعه‌نیافتگی ما ایرانیان نگفته است، اما به کمان من او به ساحت ارائه تحلیل جامعه‌شناختی از نسبت به میان زبان و توسعه نزدیک شده است. دراوقع او لوازم فکری شکل‌دادن به چنین نظریه‌ای را فراهم کرده‌است. و این وظیفه پژوهشگران و اندیشمندان نسل بعد است که در این مسابقه دوی امدادی اندیشگی، ماموریت را از داریوش آشوری تحویل بگیرند و در این حوزه کار تازه‌ای را آغاز کنند». کتاب «روایت داریوش» در چهار بخش نوشته و تدوین شده است. بخش اول با عنوان «متن روایت»، به‌جز مقدمه و نتیجه‌گیری شامل این قسمت‌ها است: «زندگی‌نامه داریوش آشوری»، «مفاهیم کلیدی در منظومه فکری داریوش آشوری»، «مسئله کلیدی در منظومه فکری داریوش آشوری: چالش سنت و مدرنیته»، «وجوه زبانی و فرهنگی توسعه در اندیشه داریوش آشوری»، «تحلیل دلایل و ریشه‌های توسعه‌نیافتگی ایران در اندیشه آشوری» و «کفتمان علمی داریوش آشوری». دیگر بخش‌های کتاب هم عبارت‌اند از: «گفت‌وگوهای روایت»، «نقشه ذهنی صاحب‌نظر» و «دیدگاه یا نقد نویسنده راجع به روایت». کتاب «روایت داریوش» بر پایه بازخوانی نظرات آشوری و گفت‌وگوهایی با خود او شکل گرفته است. نویسنده این اثر تلاید دارد که الگوی مورد نظر آشوری در حوزه توسعه را می‌توان «زبان به‌مثابه سنگ‌بنای توسعه» نامید و در این الگوی فکری او توسعه، نامید و در این الگوی فکری او قدمت دارد نقش زبان در ترقی و پیشرفت را نشان دهد. آن‌طورکه در این کتاب نشان داده شده، آشوری در الگوی فکری‌اش قدمت دارد تمام تلاش‌های زندگی مدرن را به مقوله زبان پیوند دهد و معتقد است که از کشت‌وکار و بررسی در فضای زبانی است که می‌توان تفاوت‌های بنیادی میان ذهنیت مدرن و سنتی و جهان‌های توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته را درپیچ و مدار درک کرد. «مسئله اصلی آشوری فقط توسعه و پیشرفت در جغرب غرب و درک علت‌یافتگی ما ایرانیان است و او برای درک شکاف میان ما و جهان غرب بر ابعاد زبانی و فرهنگی توسعه متمرکز کرده است. اگرچه آشوری کل مسئله توسعه و پیشرفت را به مقوله زبان فروکاهد، اما اهمیت آن را گریزناپذیر می‌داند».

روایت داریوش آشوری
از مسئله توسعه در ایران
مهندس محسن رنانی
انتشارات کتاب شرق

گفت‌وگوی احمد غلامی با محسن رنانی

سکوت‌های تاریخی

زبان به‌مثابه سنگ‌بنای توسعه است. محسن رنانی، اقتصاددانی که سال‌ها در مورد مبانی توسعه، سرمایه‌گذاری، سرمایه انسانی و سرمایه نمادین کار کرده است، اینک با الهام از ایده داریوش آشوری درباره مسئله زبان، معتقد است حوزه زبان یکی از مهم‌ترین مباحث ما در حوزه توسعه است و می‌گوید اگر بخواهد بقیه عمرش را روی توسعه کار کند، ترجیح می‌دهد روی دو حوزه زبان و حوزه کودکی کار کند. او خانه کودکی و خانه زبان را خانه‌های اصلی توسعه می‌داند و در درجه دوم دانش، اقتصاد، فناوری و سرمایه‌های نمادین را مهم می‌داند. رنانی معتقد است اگر زبان کشوری پیدا کند، امکان گشایش در آینده جامعه و کشور نیز به وجود می‌آید. رنانی باور دارد توانایی ساخت قصه به پیشرفت و توسعه کمک می‌کند و می‌گوید ما دموکراسی نداریم. چون احزاب پایداری نداریم و احزاب پایدار نداریم. چون نخبگان توانمندی نداریم که توانایی خلق قصه مشترک داشته باشند؛ درحالی‌که برای داشتن دموکراسی، باید قصه دموکراسی را خلق کنیم. با محسن رنانی درباره سیر تحولات فکری او در مسیر توسعه و مسئله زبان و جایگاه آن در توسعه به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

آقای رنانی در سخنرانی‌تان به مناسبت انتشار کتاب «روایت داریوش آشوری از مسئله توسعه در ایران» که توسط انتشارات «کتاب شرق» منتشر شده. درباره سیر تطور فکری خودتان در مورد مسئله توسعه صحبت کردید. برای ورود به بحث درباره این سیر فکری توضیح دهید.

به‌عنوان دانش‌آموخته اقتصاد باید بگویم زمانی که وارد علم اقتصاد می‌شویم همه پروژکتورهای این علم به‌سوی سرمایه معطوف است و همه‌چیز را در سرمایه می‌بینیم و فکر می‌کنیم راه نجات یک کشور سرمایه‌گذاری است. این اولین درس‌هایی است که در علم اقتصاد به دانشجوی اقتصاد می‌آموزند. این بود که من هم ابتدا تمرکزم بر سرمایه اقتصادی بود. تصورم این بود که برای توسعه شرط اصلی کار این است که در زیرساخت‌ها، آموزش، شهرسازی، فناوری و صنایع مختلف سرمایه‌گذاری اقتصادی انجام شود. مطالعات من نیز به همین سمت می‌رفت و بعدا هم که در دانشگاه اصفهان معلم شدم، پایان‌نامه‌هایی که راهنمایی می‌کردم از همین جنس بود؛ مثلا از سرمایه‌گذاری در صنعت فولاد در توسعه و رشد کشور. از آغاز دغدغه‌ام توسعه بود و زمان نُه تا متوجه شدم که سرمایه اقتصادی شرط لازم است اما کافی نیست. کمااینکه در ایران قبل و بعد از انقلاب و همچنین در خیلی از کشورهای عربی، سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی سنگینی صورت گرفته و رشد اقتصادی و رفاه هم تولید شده، ولی توسعه به معنی ورود موجه جامعه‌ای که توانایی خلق دارد، محقق نشده است. قبل از توسعه، جامعه می‌تواند ارزش‌آفرینی کند، مقدار بیشتری از کالاهایی را که قبلا تولید شده، تولید کند یا صادرات انجام دهد. اما توسعه به مفهوم ورود به مرحله‌ای است که جامعه توانایی خلق در همه عرصه‌ها را پیدا کند. توسعه مرحله‌ای است که جامعه نه‌تنها در عرصه اقتصاد بلکه در عرصه‌های سیاست، فرهنگ، هنر، فناوری، حقوق، جامعه‌شناسی و فلسفه، می‌تواند به مرحله خلق برسد. این را در برانتر بگویم که چرا آلان می‌گویم چین یا توسعه خیلی فاصله دارد؟ چون چین می‌تواند خیلی کالاها را تولید کند، با کیفی‌برداری کند یا اینکه خودش ابداع کند، اما در حوزه هنر/ادبیات، فیلم‌سازی، اجتماعی و فرهنگی به مرز خلاقیت نرسیده است. پس چین در مسیر توسعه است. ولی تا توسعه خیلی راه دارد. گرچه ممکن است در حوزه اقتصاد به مرز خلاقیت و دانش جهانی رسیده باشد. ولی در حوزه‌های دیگر از مرز دانش جهانی صدها سال عقب است. چین شاید صدها سال راه داشته باشد تا مثل آلمان فیلسوف تولید کند. پس الان توسعه را این‌طور تعریف می‌کنم که وقتی جامعه به مرحله‌ای رسید که نه‌تنها در اقتصاد، بلکه در همه عرصه‌ها توانایی خلاقیت و نوآوری پیدا کرد، می‌توانیم بگوییم که کشور توسعه‌یافته است. حتی توسعه در عرصه اخلاق و عرفان هم می‌تواند باشد. الان غرب است که عرفان تولید می‌کند نه شرق. چهار هزار سال عرفان از شرق به غرب می‌رفت. ولی الان غرب عرفان به شرق صادر می‌کند. بعد متوجه شدم توسعه سرمایه‌گذاری اقتصادی شرط لازم است اما کافی نیست و متوجه سرمایه انسانی شدم که برای توسعه باید نیروی انسانی آموزش‌دیده، بامهارت و قابل ساخت باشیم و این هم بنیانسیم. توسعه‌ای که نتیجه مطالعاتم را به سمت سرمایه انسانی برد، در این زمینه کتاب ترجمه کردم، مقاله نوشتم، پروژه مطالعاتی انجام دادم و با دانشجویان بسیاری کار شد. بعد از مدتی باز متوجه شدم سرمایه انسانی برای توسعه شرط لازم است اما کافی نیست. یعنی متوجه شدم اگر سرمایه اجتماعی نباشد، سرمایه اقتصادی و انسانی کار نمی‌کند. تصور کنید کارخانه‌ای داریم که سرمایه اقتصادی، ساختمان، ماشین‌آلات و تجهیزات عالی دارد اما اینها که تولید نمی‌کند. باید نیروی انسانی ماهر هم بالای سرش بکذارید اما باز هم می‌بینیم که تولید نمی‌شود. می‌پرسیم چرا تولید نمی‌کند؟ می‌گویند این‌ها با هم قهرند. اینجا بحث اعتماد خیلی مهم است. پس کار کنند. شرکای توانمندی می‌آورید و می‌گویید با هم شرکت کنید. می‌گویند سر همدیگر از قبول ندارم و نمی‌توانیم با هم کار کنیم. بنابراین متوجه شدم که سرمایه انسانی و اجتماعی برای اینکه با هم تولید بینجامد، چیزی می‌خواهد به نام سرمایه اجتماعی که شامل اعتماد، همکاری، مشارکت، همدلی، آگاهی جمعی، اخلاق حرفه‌ای، اعتماد و رابطه دوساحته است. حالا بین کارگرها و مهندسان ارتباطات خوب برقرار می‌کنیم. اما نکته بعدی این است که این‌ها ممکن است به‌راحتی از رقیب دیگری شکست بخورند. شبیه کاری که در بازار می‌کنند و از یک رقیب در بازار شکست می‌خورند یا یک مسئله یا هم دعوایتان می‌شود و آن رفاقت هم ممکن است جایی به هم بخورد. اینجا متوجه می‌شویم چیزی لازم داریم به نام سرمایه نمادین. یعنی در رشد فردی‌اش، فناوری و صنایع مختلف سرمایه‌گذاری اقتصادی انجام شود. مطالعات من نیز به همین سمت می‌رفت و بعدا هم که در دانشگاه اصفهان معلم شدم، پایان‌نامه‌هایی که راهنمایی می‌کردم از همین جنس بود؛ مثلا از سرمایه‌گذاری در صنعت فولاد در توسعه و رشد کشور. از آغاز دغدغه‌ام توسعه بود و زمان نُه تا متوجه شدم که سرمایه اقتصادی شرط لازم است اما کافی نیست. کمااینکه در ایران قبل و بعد از انقلاب و همچنین در خیلی از کشورهای عربی، سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی سنگینی صورت گرفته و رشد اقتصادی و رفاه هم تولید شده، ولی توسعه به معنی ورود موجه جامعه‌ای که توانایی خلق دارد، محقق نشده است. قبل از توسعه، جامعه می‌تواند ارزش‌آفرینی کند، مقدار بیشتری از کالاهایی را که قبلا تولید شده، تولید کند یا صادرات انجام دهد. اما توسعه به مفهوم ورود به مرحله‌ای است که جامعه توانایی خلق در همه عرصه‌ها را پیدا کند. توسعه مرحله‌ای است که جامعه نه‌تنها در عرصه اقتصاد بلکه در عرصه‌های سیاست، فرهنگ، هنر، فناوری، حقوق، جامعه‌شناسی و فلسفه، می‌تواند به مرحله خلق برسد. این را در برانتر بگویم که چرا آلان می‌گویم چین یا توسعه خیلی فاصله دارد؟ چون چین می‌تواند خیلی کالاها را تولید کند. با کیفی‌برداری کند یا اینکه خودش ابداع کند، اما در حوزه هنر/ادبیات، فیلم‌سازی، اجتماعی و فرهنگی به مرز خلاقیت نرسیده است. پس چین در مسیر توسعه است. ولی تا توسعه خیلی راه دارد. گرچه ممکن است در حوزه اقتصاد به مرز خلاقیت و دانش جهانی رسیده باشد. ولی در حوزه‌های دیگر از مرز دانش جهانی صدها سال عقب است. چین شاید صدها سال راه داشته باشد تا مثل آلمان فیلسوف تولید کند. پس الان توسعه را این‌طور تعریف می‌کنم که وقتی جامعه به مرحله‌ای رسید که نه‌تنها در اقتصاد، بلکه در همه عرصه‌ها توانایی خلاقیت و نوآوری پیدا کرد، می‌توانیم بگوییم که کشور توسعه‌یافته است. حتی توسعه در عرصه اخلاق و عرفان هم می‌تواند باشد. الان غرب است که عرفان تولید می‌کند نه شرق. چهار هزار سال عرفان از شرق به غرب می‌رفت. ولی الان غرب عرفان به شرق صادر می‌کند. بعد متوجه شدم توسعه سرمایه‌گذاری اقتصادی شرط لازم است اما کافی نیست و متوجه سرمایه انسانی شدم که برای توسعه باید نیروی انسانی آموزش‌دیده، بامهارت و قابل ساخت باشیم و این هم بنیانسیم. توسعه‌ای که نتیجه مطالعاتم را به سمت سرمایه انسانی برد، در این زمینه کتاب ترجمه کردم، مقاله نوشتم، پروژه مطالعاتی انجام دادم و با دانشجویان بسیاری کار شد. بعد از مدتی باز متوجه شدم سرمایه انسانی برای توسعه شرط لازم است اما کافی نیست. یعنی متوجه شدم اگر سرمایه اجتماعی نباشد، سرمایه اقتصادی و انسانی کار نمی‌کند. تصور کنید کارخانه‌ای داریم که سرمایه اقتصادی، ساختمان، ماشین‌آلات و تجهیزات عالی دارد اما اینها که تولید نمی‌کند. باید نیروی انسانی ماهر هم بالای سرش بکذارید اما باز هم می‌بینیم که تولید نمی‌شود. می‌پرسیم چرا تولید نمی‌کند؟ می‌گویند این‌ها با هم قهرند. اینجا بحث اعتماد خیلی مهم است. پس کار کنند. شرکای توانمندی می‌آورید و می‌گویید با هم شرکت کنید. می‌گویند سر همدیگر از قبول ندارم و نمی‌توانیم با هم کار کنیم. بنابراین متوجه شدم که سرمایه انسانی و اجتماعی برای اینکه با هم تولید بینجامد، چیزی می‌خواهد به نام سرمایه اجتماعی که شامل اعتماد، همکاری، مشارکت، همدلی، آگاهی جمعی، اخلاق حرفه‌ای، اعتماد و رابطه دوساحته است. حالا بین کارگرها و مهندسان ارتباطات خوب برقرار می‌کنیم. اما نکته بعدی این است که این‌ها ممکن است به‌راحتی از رقیب دیگری شکست بخورند. شبیه کاری که در بازار می‌کنند و از یک رقیب در بازار شکست می‌خورند یا یک مسئله یا هم دعوایتان می‌شود و آن رفاقت هم ممکن است جایی به هم بخورد. اینجا متوجه می‌شویم چیزی لازم داریم به نام سرمایه نمادین. یعنی در خانواده، جامعه و حکومت، چهره‌هایی به‌عنوان نخبه‌های نمادین می‌خواهیم که در برنگاه‌ها ما را دور هم نگه دارند. وقتی کارخانه در بحران و سقوط بورس تعطیل می‌شود. این سرمایه‌های نمادین هستند که در بحران‌ها ما را دور هم نگه می‌دارند. نخبه‌ها هم همین‌طور است. یک ساختاری را می‌سازید، جاده و ذوب‌آهن و دانشگاه می‌سازید. نیروی انسانی تربیت می‌کنید و سرمایه نمادین هم می‌دهید. ساختار اینجا باید با قانون اساسی روشن شود و با دموکراسی به آینده اندیوراشان نگاه می‌کنیم و مورد متعدد دیگر. اما در حوادث تاریخی نیازمند شخصیت‌ها و چهره‌های نمادینی هستیم که این مجتمع را مجتمع کند دارد به فروپاشند. در عرصه جامعه در زمان جنگ‌ها، شورش‌ها، قحطی‌ها، انقلاب‌ها و زلزله‌ها سرمایه‌های نمادین وسط میدان می‌آیند و از مردم دعوت به کمک می‌کنند و ابزارهای خلق جمعی را هدایت می‌کنند. پس جامعه برای حرکت بلندمدت نیاز به هدایت‌گرایی دارد که به آنها نخبگان می‌گوییم. البته سرمایه‌های نمادین فقط به نخبگان خلاصه نمی‌شود. مثلا فرهنگی هم سرمایه نمادین است. شاهنامه، تخت جمشید و کورش برای ما سرمایه نمادین هستند. ما حول این‌ها اختلاف‌هایمان را حل‌وفصل می‌کنیم، همکاری و مشارکت می‌کنیم. در این مرحله هم کتاب‌هایی نوشتم، ترجمه کردم، رساله راهنمایی کردم. اما کمی که جلوتر رفتم متوجه شدم برای توسعه سرمایه نمادین باید نمادین نیز شرط لازم هست. ولی کافی نیست. در حدود ۲۸.۲۷ سالی که مطعم اقتصاد بودم هرکدام از این مراحل را به سمت چاه سال طول کشید تا متوجه‌شان شدم. بنابراین متوجه شدم که سرمایه نمادین هم مسئله نیست اما نمادین نیز. مثلا فرهنگ و زندگان خیلی سرمایه نمادین داریم؛ اما چه استفاده‌ای از آنها کردیم؟ نه‌تا علی دایی سرمایه نمادین هم بود. ولی ما چه کار کردیم؟ نه او باید بود خودش را حفظ کند و نه ما باید بودیم. او را مقایسه کنید با دیویدبکام. سرمایه نمادین انگلیسی‌ها. درآمدی که تمام دارایی برای کشورش از طریق توریسم جذب می‌کند. تمام درآمدی که کل آثار باستانی ایران جذب می‌کند بیشتر است. یعنی زور یکام برای جذب سرمایه برای ایران‌گل کل آثار تاریخی ما بیشتر است. نه‌تنها بلد نیستیم از سرمایه‌های نمادینمان استفاده کنیم بلکه آنها را تخریب هم می‌کنیم. هم در تخت‌جمشید با چاقوی سنگ‌ها خط حک می‌کنیم و هم قصه خودشان بیرند. پس ما دو مسئله داریم؛ یکی ناتوانی بازیگران حزبی است که در خانه و در دامان والدین توانایی لازم برای کار مشترک، صبوری، رواداری، گذشت در کار جمعی و ریسک‌پذیری را نیاموخته‌اند. دوم، به توانایی‌های زبانی برای خلق قصه مربوط است که بخش زیادی از آن در خانه شکل می‌گیرد. شاهنامه، قصه ایران برای هزار سال بود تا زمانی که خارجی‌ها برایمان تخت جمشید را پیدا کنند و تاریخ کوروش را که نمی‌دانیم چقدر راست است و چقدر دروغ و خوب است که فرض کرده‌ایم همه‌اش راست است. این زبان است که به مادر دستور می‌دهد این را بکوید. زبان لغزکوی فارسی، مادر را می‌ترساند ما با پشت سرمان حرف زده شود. زبان وقتی شفاف شود ما از خیلی چیزها می‌ترسیم. بنابراین متوجه شدم باید یک گام عقب‌تر برویم. البته الان هم مطمئن نیستم خانه زبان آخرین خانه‌ای است که باید روی آن متمرکز شویم. ممکن است بعدا ببینیم بعد از خانه زبان جای دیگری خارجی باشد، خیانت به زبان فارسی است. در حالی که فکر می‌کنند به زبان فارسی خدمت می‌کنند. شما با این کار در زبان فارسی را می‌بندید. واژه‌ها باید وارد زبان فارسی شوند، آنها را هضم کند و همان واژه را یا عینا استفاده کند یا تغییر دهد و فارسی کند. چرا در فارسی نمی‌گوییم تلفنیم؟ عرب‌ها می‌گویند «تلفن» یعنی تلفن را گرفتند و با آن فعل ساختند. چرا ما در فارسی کلمه نمی‌سازیم. اول باید اجازه دهیم کلمات وارد شوند و واژگان را فارسی کنیم و در فارسی خلق واژه جدید کنیم. هنوز وقتی می‌خواهیم بگوییم دموکراسی‌سازی، این را در فارسی نداریم و اگر هم بخواهیم فارسی کنیم باید بگوییم مردم‌سالاری‌سازی. هنوز می‌گوییم دموکراتیزاسیون. چرا نمی‌توانیم برای دموکراسی کلمه بسازیم یا همان دموکراسی را فارسی کنیم؟ از این مثال‌ها زیاد است و به تعبیر استاد آشوری نشان‌دهنده آن است که زبان فارسی زبان زبان‌بسته‌ای است. فناوری زبانی ما مثل سایر فناوری‌های‌مان در عصر کشاورزی مانده است. زبان مولوی و حافظ زبان‌های بی‌نظیری است. یکی از علل خرسندی‌ام از اینکه در ایران به دنیا آمده‌ام این است که با زبان فارسی می‌توانم مولوی و حافظ و فردوسی بخوانم. از بخت‌یاری‌های من این است و به همین خاطر دل‌بسته این آب و خاک هستم که با این منابع عظیم آشنا می‌شوم. اما در عین حال به‌عنوان کارشناس حوزه توسعه می‌گویم این نقطه ضعف بزرگ زبان فارسی است که بسته است. این زبان زایش واژگانی ندارد. نمی‌تواند واژه‌ها را بگیرد و هضم کند و واژه جدید خلق کند. وقتی نتواند واژه جدید خلق کنید، نمی‌توانید مفهوم جدید خلق کنید. فیلسوفی را تصور کنید که مفاهیم زیادی دارد. اما ناگویا است یعنی حنجره‌اش اجازه نمی‌دهد که حرف بزند و اصطلاحا می‌گوییم کنگ است. نمی‌تواند مفاهیم را منتقل کند و به جریان زندگی بریزد، به چرخش دربیاورد و مفهوم جدید خلق کند. حالا یک زبان اگر قدرت خلق واژه نداشته باشد مفاهیم واردش نمی‌شوند. الان بیست سال است که متفکران و مترجمان ما نتوانسته‌اند واژه «دارایی» را ترجمه کنند و بنابراین خیلی از ما معنی دارایی را نمی‌دانیم. وقتی زبان بسته باشد، ناگویا است و در همه عرصه‌هایش امکان خلق مفهوم ندارد. بنابراین نظام فکری این جامعه در مقایسه با سرعتی که یک زبان باز می‌تواند جامعه‌اش را جلو ببرد، پیش نمی‌رود. اینجا بود که متوجه شدم بخش زیادی از مسئله قبل از خانواده به زبان برمی‌گردد. اگر مادر به بچه‌اش می‌گوید این کار را نکن زشت است. درواقع این زبان است که به مادر دستور می‌دهد این را بکوید. زبان لغزکوی فارسی، مادر را می‌ترساند ما با پشت سرمان حرف زده شود. زبان وقتی شفاف شود ما از خیلی چیزها می‌ترسیم. بنابراین متوجه شدم باید یک گام عقب‌تر برویم. البته الان هم مطمئن نیستم خانه زبان آخرین خانه‌ای است که باید روی آن متمرکز شویم. ممکن است بعدا ببینیم بعد از خانه زبان جای دیگری خارجی باشد. تحلیل ما ناظر بر پیشینه تاریخی مردم ایران تا این لحظه است. یعنی آن «سازگری ایرانی» که مهندس بازرگان می‌گوید. جنس مدارایش متفاوت است. یعنی مردم ایران سازگار هستند. سازگاری که معنی دیکتاتوری می‌دهد. دیکتاتور کسی است که وقتی قدرت دارد، سرکوب می‌کند و وقتی قدرت ندارد، کرنش می‌کند. بنابراین آن سکوت‌های تاریخی را نباید پای سازگاری بگذاریم. سازگاری به مفهوم این است که من متوقف می‌شوم و می‌پذیرم تا فرصت زدن پیدا کنم. این‌طوری بوده که ملت ایران سکوت می‌کرده. به محض اینکه قدرت پیدا می‌کرده، شورش می‌کرده و دنبال تخت‌جمشید رفته‌اند. این سازگاری را با سازگاری مدرن به مفهوم رواداری جدا کنید. دنیای مدرن سازگاری از جنس رواداری و مدارا می‌خواهد. پس من تا ۱۴۰۰ می‌گویم ایران از جنس سازگاری سنتی بوده، ولی منکر این نیستم که ما دارایم وارد سازگاری مدرن می‌شویم. من در اسفند ۱۴۰۰ مقاله‌ای به نام «به زخم‌های ایران سلام کنیم» نوشتم که پیش‌بینی کرده‌ام تحولات آینده ایران را زنان خواهند آفرید که اتفاقا شش ماه بعد از آن جنبش مهسا به‌وجود آمد. این از آغاز کوروش نیست. این از آغاز تاریخ است. درواقع کوروش که می‌گوید جمجمه زنده گردد پس بارپس»، این نیست که با واژه‌های تخت‌جمشید و تاریخ کورش را ما کشف نکردیم و خارجی‌ها صد و هفتاد یا هشتاد سال پیش کشف کردند. تاریخ قبل از ساسانیان را خارجی‌ها برای ما درست کردند. تا قبل از آن، تاریخ ما شاهنامه بود و شاهان ما شاهان شاهنامه بودند. دشمنان ما هم دشمنان شاهنامه بودند: ایران و انیران. بنابراین شاهنامه هزار سال پیش قصه ایران را سرود و تمام ملت ایران آن را باور کردند. ملت ایران یعنی همه اقوام؛ کردها و لرها و ترک‌ها و بلوچ‌ها هم شاهنامه می‌خواندند. شاهنامه قصه مشترک ما است. هنوز هم بخش‌هایی از شاهنامه قصه مشترک ما است. در حالی که فکر می‌کنند به زبان فارسی خدمت می‌کنند، شما با این کار در زبان فارسی را می‌بندید. واژه‌ها باید وارد زبان فارسی شوند، آنها را هضم کند و فارسی کند. چرا در فارسی نمی‌گوییم تلفنیم؟ عرب‌ها می‌گویند «تلفن» یعنی تلفن را گرفتند و با آن فعل ساختند. چرا ما در فارسی کلمه نمی‌سازیم. اول باید اجازه دهیم کلمات وارد شوند و واژگان را فارسی کنیم و در فارسی خلق واژه جدید کنیم. هنوز وقتی می‌خواهیم بگوییم دموکراسی‌سازی، این را در فارسی نداریم و اگر هم بخواهیم فارسی کنیم باید بگوییم مردم‌سالاری‌سازی. هنوز می‌گوییم دموکراتیزاسیون. چرا نمی‌توانیم برای دموکراسی کلمه بسازیم یا همان دموکراسی را فارسی کنیم؟ از این مثال‌ها زیاد است و به تعبیر استاد آشوری نشان‌دهنده آن است که زبان فارسی زبان زبان‌بسته‌ای است. فناوری زبانی ما مثل سایر فناوری‌های‌مان در عصر کشاورزی مانده است. زبان مولوی و حافظ زبان‌های بی‌نظیری است. یکی از علل خرسندی‌ام از اینکه در ایران به دنیا آمده‌ام این است که با زبان فارسی می‌توانم مولوی و حافظ و فردوسی بخوانم. از بخت‌یاری‌های من این است و به همین خاطر دل‌بسته این آب و خاک هستم که با این منابع عظیم آشنا می‌شوم. اما در عین حال به‌عنوان کارشناس حوزه توسعه می‌گویم این نقطه ضعف بزرگ زبان فارسی است که بسته است. این زبان زایش واژگانی ندارد. نمی‌تواند واژه‌ها را بگیرد و هضم کند و واژه جدید خلق کند. وقتی نتواند واژه جدید خلق کنید، نمی‌توانید مفهوم جدید خلق کنید. فیلسوفی را تصور کنید که مفاهیم زیادی دارد. اما ناگویا است یعنی حنجره‌اش اجازه نمی‌دهد که حرف بزند و اصطلاحا می‌گوییم کنگ است. نمی‌تواند مفاهیم را منتقل کند و به جریان زندگی بریزد، به چرخش دربیاورد و مفهوم جدید خلق کند. حالا یک زبان اگر قدرت خلق واژه نداشته باشد مفاهیم واردش نمی‌شوند. الان بیست سال است که متفکران و مترجمان ما نتوانسته‌اند واژه «دارایی» را ترجمه کنند و بنابراین خیلی از ما معنی دارایی را نمی‌دانیم. وقتی زبان بسته باشد، ناگویا است و در همه عرصه‌هایش امکان خلق مفهوم ندارد. بنابراین نظام فکری این جامعه در مقایسه با سرعتی که یک زبان باز می‌تواند جامعه‌اش را جلو ببرد، پیش نمی‌رود. اینجا بود که متوجه شدم بخش زیادی از مسئله قبل از خانواده به زبان برمی‌گردد. اگر مادر به بچه‌اش می‌گوید این کار را نکن زشت است. درواقع این زبان است که به مادر دستور می‌دهد این را بکوید. زبان لغزکوی فارسی، مادر را می‌ترساند ما با پشت سرمان حرف زده شود. زبان وقتی شفاف شود ما از خیلی چیزها می‌ترسیم. بنابراین متوجه شدم باید یک گام عقب‌تر برویم. البته الان هم مطمئن نیستم خانه زبان آخرین خانه‌ای است که باید روی آن متمرکز شویم. ممکن است بعدا ببینیم بعد از خانه زبان جای دیگری خارجی باشد، خیانت به زبان فارسی است. در حالی که فکر می‌کنند به زبان فارسی خدمت می‌کنند. شما با این کار در زبان فارسی را می‌بندید. واژه‌ها باید وارد زبان فارسی شوند، آنها را هضم کند و همان واژه را یا عینا استفاده کند یا تغییر دهد و فارسی کند. چرا در فارسی نمی‌گوییم تلفنیم؟ عرب‌ها می‌گویند «تلفن» یعنی تلفن را گرفتند و با آن فعل ساختند. چرا ما در فارسی کلمه نمی‌سازیم. اول باید اجازه دهیم کلمات وارد شوند و واژگان را فارسی کنیم و در فارسی خلق واژه جدید کنیم. هنوز وقتی می‌خواهیم بگوییم دموکراسی‌سازی، این را در فارسی نداریم و اگر هم بخواهیم فارسی کنیم باید بگوییم مردم‌سالاری‌سازی. هنوز می‌گوییم دموکراتیزاسیون. چرا نمی‌توانیم برای دموکراسی کلمه بسازیم یا همان دموکراسی را فارسی کنیم؟ از این مثال‌ها زیاد است و به تعبیر استاد آشوری نشان‌دهنده آن است که زبان فارسی زبان زبان‌بسته‌ای است. فناوری زبانی ما مثل سایر فناوری‌های‌مان در عصر کشاورزی مانده است. زبان مولوی و حافظ زبان‌های بی‌نظیری است. یکی از علل خرسندی‌ام از اینکه در ایران به دنیا آمده‌ام این است که با زبان فارسی می‌توانم مولوی و حافظ و فردوسی بخوانم. از بخت‌یاری‌های من این است و به همین خاطر دل‌بسته این آب و خاک هستم که با این منابع عظیم آشنا می‌شوم. اما در عین حال به‌عنوان کارشناس حوزه توسعه می‌گویم این نقطه ضعف بزرگ زبان فارسی است که بسته است. این زبان زایش واژگانی ندارد. نمی‌تواند واژه‌ها را بگیرد و هضم کند و واژه جدید خلق کند. وقتی نتواند واژه جدید خلق کنید، نمی‌توانید مفهوم جدید خلق کنید. فیلسوفی را تصور کنید که مفاهیم زیادی دارد. اما ناگویا است یعنی حنجره‌اش اجازه نمی‌دهد که حرف بزند و اصطلاحا می‌گوییم کنگ است. نمی‌تواند مفاهیم را منتقل کند و به جریان زندگی بریزد، به چرخش دربیاورد و مفهوم جدید خلق کند. حالا یک زبان اگر قدرت خلق واژه نداشته باشد مفاهیم واردش نمی‌شوند. الان بیست سال است که متفکران و مترجمان ما نتوانسته‌اند واژه «دارایی» را ترجمه کنند و بنابراین خیلی از ما معنی دارایی را نمی‌دانیم. وقتی زبان بسته باشد، ناگویا است و در همه عرصه‌هایش امکان خلق مفهوم ندارد. بنابراین نظام فکری این جامعه در مقایسه با سرعتی که یک زبان باز می‌تواند جامعه‌اش را جلو ببرد، پیش نمی‌رود. اینجا بود که متوجه شدم بخش زیادی از مسئله قبل از خانواده به زبان برمی‌گردد. اگر مادر به بچه‌اش می‌گوید این کار را نکن زشت است. درواقع این زبان است که به مادر دستور می‌دهد این را بکوید. زبان لغزکوی فارسی، مادر را می‌ترساند ما با پشت سرمان حرف زده شود. زبان وقتی شفاف شود ما از خیلی چیزها می‌ترسیم. بنابراین متوجه شدم باید یک گام عقب‌تر برویم. البته الان هم مطمئن نیستم خانه زبان آخرین خانه‌ای است که باید روی آن متمرکز شویم. ممکن است بعدا ببینیم بعد از خانه زبان جای دیگری خارجی باشد، خیانت به زبان فارسی است. در حالی که فکر می‌کنند به زبان فارسی خدمت می‌کنند. شما با این کار در زبان فارسی را می‌بندید. واژه‌ها باید وارد زبان فارسی شوند، آنها را هضم کند و همان واژه را یا عینا استفاده کند یا تغییر دهد و فارسی کند. چرا در فارسی نمی‌گوییم تلفنیم؟ عرب‌ها می‌گویند «تلفن» یعنی تلفن را گرفتند و با آن فعل ساختند. چرا ما در فارسی کلمه نمی‌سازیم. اول باید اجازه دهیم کلمات وارد شوند و واژگان را فارسی کنیم و در فارسی خلق واژه جدید کنیم. هنوز وقتی می‌خواهیم بگوییم دموکراسی‌سازی، این را در فارسی نداریم و اگر هم بخواهیم فارسی کنیم باید بگوییم مردم‌سالاری‌سازی. هنوز می‌گوییم دموکراتیزاسیون. چرا نمی‌توانیم برای دموکراسی کلمه بسازیم یا همان دموکراسی را فارسی کنیم؟ از این مثال‌ها زیاد است و به تعبیر استاد آشوری نشان‌دهنده آن است که زبان فارسی زبان زبان‌بسته‌ای است. فناوری زبانی ما مثل سایر فناوری‌های‌مان در عصر کشاورزی مانده است. زبان مولوی و حافظ زبان‌های بی‌نظیری است. یکی از علل خرسندی‌ام از اینکه در ایران به دنیا آمده‌ام این است که با زبان فارسی می‌توانم مولوی و حافظ و فردوسی بخوانم. از بخت‌یاری‌های من این است و به همین خاطر دل‌بسته این آب و خاک هستم که با این منابع عظیم آشنا می‌شوم. اما در عین حال به‌عنوان کارشناس حوزه توسعه می‌گویم این نقطه ضعف بزرگ زبان فارسی است که بسته است. این زبان زایش واژگانی ندارد. نمی‌تواند واژه‌ها را بگیرد و هضم کند و واژه جدید خلق کند. وقتی نتواند واژه جدید خلق کنید، نمی‌توانید مفهوم جدید خلق کنید. فیلسوفی را تصور کنید که مفاهیم زیادی دارد. اما ناگویا است یعنی حنجره‌اش اجازه نمی‌دهد که حرف بزند و اصطلاحا می‌گوییم کنگ است. نمی‌ت